

گسترش نفوذ آلمان در ایران، ۲۰ - ۱۳۱۳

دکتر نورالدین نعمتی*

استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران

(از ص ۱۹۱ تا ۲۰۸)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۰۶/۱۳؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۱۰/۰۳

چکیده

گسترش روابط ایران و آلمان، از آن‌جا ناشی شد که آلمان نازی برای بدل‌شدن به یک قدرت مهم در اروپا، نیاز به احیای اقتصادی داشت. در این میان، حضور آلمان در ایران دوران رضاشاه، در سال‌های ۲۰ - ۱۳۱۳، هم فرصتی بود که از سوی متفقین به رسمیت شناخته شده بود و هم این که دولتمردان ایران از آن، به عنوان ابزاری برای تعدیل نفوذ شوروی و بریتانیا و نیز نوسازی صنعتی و توسعه اقتصادی کشور استقبال کردند. تا آغاز جنگ جهانی دوم و اشغال کشور توسط قوای متفقین، روابط دو کشور تا مرز یک اتحاد نظامی و استراتژیک پیش رفت. مسئله مهمی که مقاله حاضر به آن می‌پردازد این است که هدف آلمان از گسترش روابط با ایران چه بود و چنان‌ها هدفی چگونه را پیش می‌برد. در بررسی این مسئله، فرض اساسی مقاله آن است که آلمان در روابط خود با ایران در این دوره، در پی گسترش نفوذ در ایران از طریق ابزارهای اقتصادی و فرهنگی بوده است.

واژه‌های کلیدی: روابط ایران و آلمان، سیاست گسترش نفوذ، روابط اقتصادی، روابط فرهنگی،

سیاست نگاه به شرق.

مقدمه

به‌طور سنتی در سراسر سده نوزدهم، بریتانیا و روسیه دارای مناطق نفوذ مهمی در ایران بودند؛ اما از زمان جنگ جهانی اول، تحولات تازه‌ای پیش آمد که به گسترش روابط ایران و آلمان انجامید. در حقیقت، فضای روابط قدرت‌های بزرگ با ایران، به این ترتیب بود که در شوروی، اگرچه رهبران انقلابی از همان آغاز، امتیازات تزاری را یک‌جانبه منسوخ کردند و در سال ۱۹۲۱، قرارداد دیگری با نام مودت با ایران امضا شد؛ اما به تدریج و با قدرت گرفتن استالین (Stalin)، سیاست این کشور سمت و سوی گذشته یافت و نگرش امپریالیستی و بازگشت به سیاست سنتی گسترش نفوذ در ایران، در دستور کار شوروی‌ها قرار گرفت. همزمان، بریتانیا نیز که به‌طور کامل جای شوروی را گرفته بود، دایره نفوذش را گسترش داد و دعوای نفتی مفصلی که به قرارداد ۱۹۳۳ انجامید، نشان از سخت‌گیری این کشور در مورد ایران داشت. ایالات متحده، بازیگری که قرار بود در روزهای آینده تاریخ ایران نقش سرنوشت‌سازی بازی کند، هنوز نفوذ چندانی در ایران نداشت و به سبب سوء تفاهماتی که میان دو کشور پیش آمده بود، رضاشاه نیز نتوانسته بود به ارتقای روابط کمی بکند.

در ایران، تفکر «نیروی سوم» به سیاستی بدل شده بود که حتی رضاشاه هم که چندان وجهت ملی این سیاستمداران را نداشت، تصمیم داشت که این نفوذ را از طریق یک قدرت دیگر دفع نماید. برای رضاشاه، گزینه آمریکا خوش یمن نبود؛ چه بریتانیایی‌های کارکشته در تهران، چنان دیپلمات‌های ساده‌لوح آمریکایی را در دام سیاست خود اسیر کردند که امید به هر پیشرفتی را به یأس مبدل می‌کرد. آلمان‌ها از دیرباز، تجربه حضور در ایران را داشتند و با سیاست و جغرافیای انسانی ایران آشنا بودند و به یقین، می‌توانستند رقیب جدی برای سیاست‌های پیچیده بریتانیا باشند. از سوی دیگر، آلمان‌ها در ایران این افسانه یا واقعیت را مطرح کرده بودند که مردمان ایران و آلمان، از یک نژاد هستند. برای رضاشاه، این موضوع هم می‌توانست امتیاز مشروعیت‌بخش دیگری برای گسترش روابطش با آلمان باشد.

در سوی دیگر، آلمان با طرح ادعای کمبود فضای حیاتی، همواره در پی گسترش نفوذ در مناطق تازه بود. برای آلمان‌ها در این زمان، احیای اقتصاد همه‌چیز بود. تحت تأثیر قرارداد راپالو (Rapallo) که شوروی و آلمان را به هم نزدیک کرده بود، قدرت‌های غربی مانند بریتانیا و فرانسه، با تنظیم قرارداد لوکارنو (Locarno) که در حکم دلجویی از

آلمان بود، در نظر داشتند امتیازاتی به آلمان بدهند که مسیر گذشته را فراموش کند و به جامعه بین‌المللی برگردد. پذیرش عضویت آلمان در جامعه ملل و قبول نفوذ اقتصادی و فرهنگی آن در برخی مناطق جهان، از جمله این امتیازات بود. برای آلمان که همه چیز را از دست داده بود و مستعمره‌های هم نداشت و دوران بازسازی خرابی‌های جنگ جهانی اول را پشت سر می‌گذاشت، نفوذ در ایران امری مهم تلقی می‌شد. چشم‌انداز گسترش روابط با ایران و بدل کردن آن به شریک اقتصادی مهمی که هم حجم قابل توجهی از تجارت را فراهم آورد و هم این که واسطه دسترسی به منابع نفتی خاورمیانه شود، امتیازی نبود که آلمان‌ها از آن چشم پوشند. در نتیجه، نازی‌ها در چهارچوب سیاست نژادی خود، امتیازات قابل ملاحظه‌ای برای ایران در نظر گرفتند و مسیر گسترش نفوذ خود را در چهارچوب سیاست‌های اقتصادی و فرهنگی تنظیم کردند.

این مقاله به‌طور عمده، در پی بررسی این مسئله مهم است که هدف آلمان از اصرار بر گسترش روابط با ایران چه بوده است و دولتمردان آلمانی، چه طرح و برنامه سیاسی مهمی برای پیشبرد آن داشتند. در پاسخ، فرض مهمی که در نظر گرفته می‌شود این است که آلمان، به این روابط به عنوان ابزاری برای پیشبرد سیاست‌های امپریالیستی می‌نگریست که در وهله نخست، از طریق موفقیت در بردن رقابت با بریتانیا و شوروی می‌توانست نتیجه‌بخش باشد و در وهله دوم، با تحقق دیگر شرایط، حضور و نفوذ گسترده آلمان در ایران به سیاست امپریالیستی تمام‌عیاری بدل شود.

برای فراهم آوردن پاسخی نسبتاً جامع و جالب توجه، ما ابتدا بحثی در مورد سیاست گسترش «منطقه نفوذ» مطرح می‌کنیم و سپس، به سیر تاریخی روابط دو کشور در دوره موردنظر برمی‌گردیم.

سیاست گسترش نفوذ

در بررسی این موضوع، ما بر سیاست گسترش نفوذ آلمان تکیه داریم که همواره به عنوان یک سیاست قدرت بزرگ، به‌ویژه در میان سیاست‌های اروپایی سده نوزدهم مطرح بوده است. آمریکا و بقیه کشورهای اروپایی و از جمله روسیه، در دورانی که شرایط دو قطبی حاکم نشده بود، از منطقه نفوذ، به عنوان استراتژی برای توسعه قدرت و نفوذ ملی بهره می‌گرفتند. ویژگی مهم این استراتژی آن است که «محدود» و نسبتاً نتیجه‌بخش است. این نگرش به قدرت‌یابی، در روزگاری که نظام موازنه قوا حاکم بود،

نگرش عمده برای کسب قدرت بود (فیضی، ۱۳۹۰). در سیاست گسترش نفوذ، نتیجه ممکن است تسخیر یک کشور باشد؛ اما مقدمه ورود به سیاست یک کشور، گسترش روابط مبتنی بر نفوذ است که اصولاً ابزاری مسالمت‌آمیز است و احتمالاً بیشتر با مبنای اقتصادی و فرهنگی صورت می‌گیرد. در نظریه استعمار، رویه آن است که سلطه کشور استعمارگر، از طریق گسترش نفوذ آغاز می‌شود. به عنوان مثال، به نظر لنین، امپریالیسم نتیجه «طبیعی» گسترش «منطقه نفوذ» از سوی دولت‌های انحصارگر سرمایه‌داری، در جهت ایجاد یک بازار جهانی سرمایه‌داری است (Lenin, 1999: 75). نظریه‌های مربوط به توسعه‌نیافتگی در جهان سوم، که به صورت عمده، متأثر از نظریه مارکسیسم هستند نیز، همین خطوط از تحلیل را به پیش بردند. به عنوان نمونه، امین قائل به آن بود که حتی وابستگی متقابل هم، از آن جهت که رابطه‌ای میان ضعیف و قوی یا فقیر و غنی است، رابطه‌ای امپریالیستی و معطوف به گسترش نفوذ محسوب می‌شود (Amin, 2000).

طرح راهبردی نازیسم

با قدرت گرفتن نازیسم در آلمان در سال ۱۹۳۳، اندیشه مهم هیتلر آن بود که آلمان را از محدودیت‌های قرارداد صلح ورسای دور کند، ارتش بزرگ آلمان دوباره را احیاء کند و آلمان از نظر قدرت و اهمیت، جایگاه اصلی خود را بازیابد. در سال ۱۳۱۳ خورشیدی، آلفرد روزنبرگ (Alfred Rosenberg)، رییس سیاست خارجی حزب نازی، بر اساس طرح راهبردی که در مورد سیاست آلمان در شرق تهیه نموده بود، به هیتلر پیشنهاد کرد که با موافقت بریتانیا، منطقه تحت نفوذ آلمان در اروپای شرقی، شبه‌جزیره بالکان و ترکیه به وجود آید (چرچیل، ۱۳۴۴: ۴۸-۴۵). او ایران را که تا آن زمان از طرف رهبران نازی به‌ویژه هیتلر نادیده گرفته شده، در این طرح مطرح نمود. دفتر روزنبرگ، با همکاری چند شرکت آلمانی، اقداماتی جهت گسترش روابط تجاری با ایران انجام داد. وزیر تبلیغات رایش سوم، دکتر گوبلز (Goebbels) هم به موضوع ایران علاقمند بود. بالأخره وزارت خارجه که به دفتر روزنبرگ به چشم یک رقیب نگاه می‌کرد، ایران را بیش از پیش در کانون توجه قرار داد. در سال ۱۳۱۴ خورشیدی دکتر ساخت (Schacht)، وزیر اقتصاد آلمان از ایران دیدن کرد و با مقامات ایرانی و به‌ویژه شخص رضاشاه، مذاکراتی به عمل آورد. موقعیت ویژه ایران در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس،

داشتن منابع فراوان انرژی، مرزهای طولانی با شوروی، مرز مشترک با ترکیه و عراق - با توجه به جایگاه عراق در منطقه، به عنوان مرکز تبلیغات آلمان‌ها در ناسیونالیسم عرب و ... همگی جنبه‌هایی از اهمیت ایران بود که آلمان‌ها از آن آگاه بودند. علاوه بر این، آلمان در پی آن بود که در مقابل شوروی‌ها، پایگاه مهمی در خلیج فارس داشته باشد (بلوشر، ۱۳۶۹: ۳۱۰ - ۳۰۷). بنابراین، مناسبات بازرگانی ایران و آلمان، به عنوان ابزاری برای دستیابی به مقاصد فوق مورد استفاده قرار گرفت.

گسترش روابط فرهنگی

هنگامی که قرارداد تهاتری دو کشور امضا شد، وزارت اقتصاد آلمان، دو بازدید ویژه برای ایرانیان در نظر گرفت: بازدید از مراکز صنعتی آلمان، مسافرت هیأت ایرانی به نورنبرگ (Nuremberg) در مراسم گشایش کنگره حزب ناسیونال سوسیال و سان دیدن از رژه نظامی اعضای آن که تحسین ایرانیان را برانگیخت (انصاری، ۱۳۵۱: ۳۲۸ - ۳۲۴؛ اسکرین، ۱۳۶۳: ۳۸ - ۳۴). در اقدامی دیگر، بالدور بندیکت فن شیراخ (Baldur Benedikt von Schirach)، رییس جوانان حزب نازی، در سال ۱۳۱۶ خورشیدی به ایران آمد و از دفتر پیشاهنگی جوانان ایران بازدید و در جشن «رهایی و آزادی ایران از استعمار» سخنرانی کرد و ایران را ستایش نمود (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۲: ۱۴ - ۱۰؛ فرید، ۱۳۴۴: ۹۵ - ۹۰). به علاوه، شیراخ حامل دعوت شخصی هیتلر از رضاشاه برای دیدار از آلمان بود که رضاشاه، دعوت مزبور را، به دلیل مشغله فراوان نپذیرفت (زرگر، ۱۳۷۲: ۳۷۷ - ۳۷۵). در عوض، در سال ۱۳۱۶ خورشیدی، حسن اسفندیاری، رییس مجلس شورای ملی ایران، در تشریفات مفصلی از سوی هیتلر، در برچسگادن (Berchtesgaden) پذیرفته شد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۲: ۱۶ - ۱۲).

نازی‌ها برای افزایش نفوذ سیاسی و فرهنگی در کشورهای خاورمیانه، ارزش ویژه‌ای قائل بودند و موسسه آلمانی شرق (Deutsche Orient Verein) را در سال ۱۳۱۴، برای تحقیق درباره کشورهای مشرق تأسیس کردند (Hale, 2003: 18). در دانشگاه‌های آلمان، دوره‌ها برای تحقیق درباره مشرق زمین دایر شد. این دوره‌ها، در فاصله سال‌های ۱۳۱۶ - ۱۳۱۳، مدام رو به افزایش بودند و دامنه آن، فرهنگ، پیوندهای نژادی، و حتی بحث در مورد آیین اسلام را هم شامل می‌شد. در سال ۱۳۱۹ (۱۹۳۹)، با تلاش کارشناسان فرهنگی آلمان و حمایت روزنبرگ، دولت آلمان مجموعه‌ای از کتب را با

عنوان کتابخانه علمی آلمان که شامل ۷۵۰۰ جلد کتاب در مورد پیوندهای فرهنگی دو کشور بود، به دولت ایران داد تا آن را در سیاست فرهنگی خود جذب نماید. در حقیقت، این کتاب‌ها که با دقت و کارشناسی انتخاب شده بودند، در نظر بود خوانندگان ایرانی را به رسالت فرهنگی آلمان در شرق و پیوندهای نازی‌ها با فرهنگ آریایی آشنا کند. آلمان‌ها در حقیقت، از نژاد و قومیت آریایی، به عنوان ابزاری مهم برای تحکیم روابط دو کشور بهره بردند (لنوزسکی^۱، ۱۳۵۳: ۱۹۸ - ۱۹۴). علاوه بر این، دولت آلمان در فرمانی ویژه، قوانین و مقررات نژادی نورنبرگ را مشمول ایرانیان ندانسته و خلوص نژاد آریایی ایران را به رسمیت شناخت و طرح وحدت نژادی آریایی را مطرح کرد. آلمان‌ها با پشتکار و دقت تمام، به احساسات ملیون و ناسیونالیستی ایرانیان دامن زدند و با تبلیغات خود پیرامون رویای یک ایران بزرگ، محافل روشنفکری و نظامی ایران را تحت تأثیر قرار دادند (بینا، بی‌تا: ۷۷ - ۷۴). با این کار، آلمان‌ها نشان دادند که طرح مفصلی برای گسترش نفوذ فرهنگی و جذب ایران دارند؛ چیزی که تا این زمان، حتی بریتانیایی‌ها هم در آن مانده بودند.

گسترش روابط اقتصادی ایران و آلمان

در سال‌های ۱۲-۱۳۰۸/۳۳-۱۹۲۹، اقتصاد جهانی دچار بحران شده بود و کمتر کشوری، حاضر به تجارت آزاد بود. ایران و آلمان هم، از این قاعده مستثنی نبودند و به ویژه در ایران، دولت بلافاصله تجارت خارجی را تحت کنترل خود درآورد و تنها، معاملات پایاپای را مجاز شمرد. اقدام دولت ایران، اگرچه در آغاز مورد اعتراض آلمان واقع شد، اما این کشور، در نهایت مجبور شد با این سیاست تجاری ایران کنار بیاید (زرگر، ۱۳۷۲: ۳۴۸ - ۳۴۰). بالأخره، در آلمان هم دکتر شاخت روی کار آمد و با به کارگیری روش اشتغال کامل، سیاست مشابهی با ایران در پیش گرفت (انصاری، ۱۳۵۱: ۳۲۵ - ۳۲۰). این اقدام آلمان، اقتصاد دو کشور را به کلی با هم هماهنگ نمود و روابط اقتصادی دو کشور بهبود یافت.

اصول تجاری تهاتری چیزی بود که به واسطه مشکلات ناشی از بحران اقتصاد جهانی، بر روابط اقتصادی دو کشور تحمیل شده بود. در سال ۱۳۱۴/ ۱۹۳۵، دو کشور یک قرارداد تجارت تهاتری را به امضا رساندند که روابط اقتصادی را به مدت سه سال، تا

1. Lenczowski

سقف ۴۰ میلیون مارک تنظیم می‌کرد و قابل تمدید برای سال‌های بعد بود (انصاری، ۱۳۵۱: ۳۲۰ - ۳۱۸). صدور مجوزهای صادرات و واردات، مسئله دیگری بود که روابط تجاری دو کشور را تنظیم می‌کرد. بر مبنای این مجوزها، مقرر شد که بازرگانان ایرانی، ۴۰ درصد از کل مبادلات دو کشور را از طریق دریافت این مجوزها در دست داشته باشند.

در پرتو این توافقات تهاتری، روابط تجاری، رفته رفته گسترش یافت و تا سال ۱۳۱۹ / ۱۹۴۰، به حد حیرت‌انگیزی رسید که چشم‌انداز بسیار خوبی را در روابط دو کشور نوید می‌داد. به عنوان نمونه، در سال ۱۳۱۱ / ۱۹۳۲، واردات از آلمان، ۸ درصد کل واردات ایران بود که این رقم در سال ۱۳۱۹ / ۱۹۴۰ که اوج روابط تجاری ایران و آلمان است، به ۴۳ درصد می‌رسد. صادرات ایران به آلمان هم، شتاب مشابهی را تجربه می‌کند و از رقم ۸ درصد در همین دوره، به ۴۸ درصد می‌رسد (نگاه کنید به جدول شماره ۱). در سال ۱۳۱۹ / ۱۹۴۰ که اوج روابط تجاری دو کشور است، می‌توان گفت ایران نزدیک به نیمی از تجارت خارجی‌اش را به آلمان صورت می‌دهد.

جدول شماره ۱ - میزان افزایش تجارت خارجی ایران با آلمان، در سال‌های ۲۰ - ۱۳۱۱

شرح / سال	۱۳۱۱	۱۳۱۲	۱۳۱۳	۱۳۱۴	۱۳۱۵	۱۳۱۶	۱۳۱۷	۱۳۱۸	۱۳۱۹	۱۳۲۰
واردات از آلمان	٪۸	٪۱۰	٪۹	٪۱۵	٪۲۲	٪۲۷	٪۳۸	٪۲۶	٪۴۳	٪۲۴
صادرات به آلمان	٪۸	٪۱۴	٪۹	٪۱۳	٪۲۰	٪۳۰	٪۴۴	٪۴۹	٪۴۸	٪۲۱

منبع: اسناد گزارش‌های مختلف گمرک ایران، در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۱۱

بر اساس داده‌های جدول شماره ۱، میزان مبادلات تجاری دو کشور از سال ۱۳۱۴ که قرارداد تهاتری تجاری منعقد می‌شود، روند صعودی را نشان می‌دهد و تا سال ۱۳۲۰ / ۱۹۴۱ که جنگ جهانی دوم آغاز می‌شود، این روند رو به رشد است. شیوه تجارت تهاتری، در هر صورت به نفع ایران بود؛ زیرا در سال‌های ۱۳۱۶ / ۱۹۳۷ و ۱۳۱۷ / ۱۹۳۸ که موازنه تجاری، به ترتیب ۲۰ میلیون مارک و ۳۲/۶ میلیون مارک به زیان ایران بود،

دولت آلمان را بر آن داشت که برای حفظ موازنه تجاری بکوشد و این، در سال‌های بعد تا حدی جبران شد.

نگاه قدرت‌های بزرگ به روابط ایران و آلمان

روابط ایران و آلمان، در فضایی غیر از فضای همیشگی سیاست شوروی در بریتانیا، در ایران گسترش یافت. در سال ۱۹۲۲، آلمان و شوروی قرارداد راپالو را امضا کردند که گسترش روابط دو کشور را پیش‌بینی می‌کرد. این در حالی بود که روابط بریتانیا و شوروی، مدام در فراز و نشیب بود و شوروی‌ها، بریتانیا را یک قدرت امپریالیستی به شمار می‌آوردند. این، فرصتی برای گسترش روابط ایران و آلمان بود و بریتانیا هم با توجه به این مشکلات، صرفاً روابط دو کشور را زیر نظر داشت. از این رو، گسترش روابط ایران و آلمان، در فضای عدم مخالفت این دو قدرت بزرگ صورت می‌گرفت. حتی با امضای قراردادهای لوکارنو در سال ۱۹۲۵، که به منظور دلجویی از آلمان منعقد شده بود، بریتانیا و فرانسه، به گونه‌ای به این روابط نظر مساعد داشت.

با این حال، قدرت‌های بزرگ از حضور آلمان در ایران بیمناک بودند. آن‌ها از ظرفیت‌های آلمان برای نفوذ در ایران آگاهی داشتند و به‌ویژه بریتانیا، از این لحاظ بسیار نگران بود (زرگر، ۱۳۷۲: ۳۶۷-۳۶۰). این نگرانی، ناشی از آن بود که بریتانیا می‌دانست که روابط ایران و آلمان، اساساً سیاسی است و آلمان‌ها، به روابط تجاری، به عنوان ابزار و پوششی برای ورود و نفوذ به ایران بهره می‌گیرند.

ایران و آلمان در جنگ جهانی دوم

شاید بتوان روابط ایران و آلمان را در سه مرحله متمایز بررسی کرد. دوره نخست که اوج روابط ایران و آلمان است، ناگهان تحت تأثیر قرارداد عدم تعرض (German-Soviet Nonaggression Pact) آلمان و شوروی و ضمیمه سری آن برای تقسیم مناطق نفوذ قرار می‌گیرد.

مرحله دوم، با رویداد مهم سوم شهریور ۱۳۲۰ (۲۵ آگوست ۱۹۴۱) قرین است که نیروهای شوروی و بریتانیا، به خاک ایران تجاوز کردند و ایران را عملاً به اشغال خود درآوردند. در مرحله سوم، زمانی که مقاومت روس‌ها در برابر ارتش نازی، در سایه کمک‌های گسترده ایالات متحده و بریتانیا نتیجه‌بخش نشان داد و آلمان، رفته‌رفته

شکست را تحمل می‌کرد، نگرانی متفقین از وجود یک رابطه احتمالی خطرناک میان ایران و آلمان، به کلی رفع شد و ایران، بیش‌ازپیش مورد بی‌توجهی و بی‌مهری قرار گرفت.

الف) قرارداد عدم تعرض

در سال ۱۳۱۸ / ۱۹۳۹، ایران ابتدا شاهد تلاش بریتانیا برای نزدیکی با اتحاد شوروی بود. این موضوع هم، به لحاظ سابقه ائتلاف این دو علیه ایران بد بود و هم این که راه ترانزیت کالا و تجارت میان ایران و آلمان، خاک شوروی بود که می‌توانست به خطر افتد. این تلاش بریتانیا آشکارا شکست خورد. در گام بعدی، آلمان تلاش نمود روابط خود را با شوروی ارتقاء دهد که به انعقاد قرارداد عدم تجاوز دو کشور انجامید. این هم نشانه خوبی برای ایران نبود و به این ترتیب، ایران نمی‌توانست از ابزارهای توازن در سیاست خارجی‌اش بهره گیرد. واکنش رضاشاه به نزدیکی آلمان و شوروی، کنار نهادن قاعده توازن تجاری و گسترش روابط با آلمان بود که شوروی را نگران نمود (عاقلی، ۱۳۷۰: ۲۱۰-۲۰۰). نگرانی شوروی‌ها سبب شد که آلمان برای جبران این موضوع، از ایران بخواهد نوعی توازن که حاکی از بهبود روابط بازرگانی ایران و شوروی باشد، در دستور کار ایران قرار گیرد. در مسکو، سفیر آلمان به دیدار سفیر ایران شتافت و این موضوع را مطرح کرد که گسترش روابط ایران و آلمان، در گرو وجود یک روابط خوب میان هر سه کشور است و سپس از هر دو طرف خواست روابط خود را گسترش دهند (الهی، ۱۳۶۵: ۷۲-۷۰).

فشار آلمان به ایران برای گسترش روابط با شوروی سبب شد که ایران به فکر راه‌های بدیل گسترش روابط اقتصادی خارجی خود بیفتد. در نشست‌های دولت، ایران به جایگزینی کشورهای چوچون ایالات متحده، ایتالیا و ژاپن تمایل پیدا کرد (عاقلی، ۱۳۷۰: ۱۹۸؛ هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۲: ۱۴). آلمان این بار، به شوروی فشار آورد که به ایران امتیازاتی بدهد تا به گسترش روابط قانع شود. در سال ۱۳۱۹ / ۱۹۴۰، یک قرارداد تجاری میان ایران و شوروی منعقد شد که شوروی ضمن اعطای امتیازاتی متعهد شد تسهیلات لازم برای ترانزیت کالا میان ایران و آلمان فراهم آورد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۲: ۵۹-۵۷).

در نهم آذر ۱۳۱۸ / ۳۰، نوامبر ۱۹۳۹، دولت شوروی به فنلاند حمله نمود و ایران آن را بخشی از توافق سری احتمالی شوروی و آلمان برای تقسیم نفوذ تصور کرد. فرض دولت ایران آن بود که ممکن است چنان توافقی در مورد ایران هم وجود داشته باشد (استوارت، ۱۳۷۰: ۲۱). برای روشن شدن این موضوع، مظفر اعلم، وزیر امور خارجه ایران، از سفیر ایران در آلمان خواست تحقیقات مفصلی در این مورد انجام دهد و نتایج را به تهران ارسال دارد (دلدم، ۱۳۷۷: ۱۳۴). علاوه بر این، دولت درصدد مقابله با یک توافق احتمالی میان دو کشور برآمد و برای این منظور، با بریتانیا وارد مذاکراتی شد. هدف دولت ایران از مذاکرات غیر رسمی که وزیر جنگ با سفارت بریتانیا صورت داد، تقویت خطوط دفاعی در شمال کشور، از طریق خرید جنگ‌افزار و هواپیما از یک سو و امضای یک قرارداد دفاعی با بریتانیا، از سوی دیگر بود که امنیت ایران را تضمین کند (الهی، ۱۳۶۵: ۶۲-۵۸).

اگرچه دولت و ستاد ارتش تصمیم گرفتند که این موضوع را تا زمان جدی شدن مسکوت گذارند؛ اما باعث بهبود روابط ایران و بریتانیا شد. برای بریتانیا، موضوع مهمی که باید مورد دفاع قرار می‌گرفت، امنیت تأسیسات نفتی در جنوب ایران بود. با این حال، دولت بریتانیا به موضوع احتمال حمله شوروی به ایران پرداخت و در این صورت، وجود یک اتحاد نظامی میان دو کشور را مورد تأکید قرار داد. در حالی که ایران تمایلی به اتحاد نظامی با بریتانیا نداشت، بریتانیا نیز از فروش تسلیحات به ایران خودداری کرد و صرفاً به وساطت سر جان کدمن (Sir John Cadman)، یک وام پنج میلیون لیره‌ای، برای توسعه اقتصادی به رضاشاه اعطا کرد (زرگر، ۱۳۷۲: ۴۱۵-۴۱۰).

در سیاست نظامی بریتانیا، چندین محاسبه‌گری وجود داشت؛ نخست آن که برای بریتانیا، حفظ منابع نفتی جنوب ارزشمندتر از خود ایران بود. از این رو، به‌خاطر افتادن ایران زمانی برای بریتانیا معنا پیدا می‌کرد که تهاجم فرضی روس‌ها، تا نزدیکی این منابع و تأسیسات نفوذ کند. موضوع دوم برای بریتانیا، این بود که دولت ایران در این شرایط، تحت کنترل آن کشور به‌شمار نمی‌آمد و در پی سیاست بی‌طرفی بود. با توجه به این، بریتانیا ارسال تجهیزات دفاعی پیشرفته، مانند هواپیما و... را نوعی سرمایه‌گذاری بیهوده تلقی می‌کرد. مسئله سوم، اولویت‌بندی این کشور برای دفاع از ایران بود. به باور بریتانیایی‌ها، ترکیه، لهستان، مصر و یونان، به مراتب در معرض تهاجم و خطر بیشتری

قرار داشتند و سرمایه‌گذاری دفاعی، ابتدا می‌بایست در حق این کشورها صورت می‌گرفت (زرگر، ۱۳۷۲: ۴۱۸-۴۱۲).

در عین این سیاست دفاعی، بریتانیا جانب احتیاط را در مورد شوروی از دست نمی‌داد و همچنان آلمان را خطر مهم‌تر می‌دانست. به همین خاطر، همزمان که در بریتانیا بحث مقابله با شوروی مطرح بود، سیاست مقابله با آلمان، در دستور کار قرار داشت. وینستون چرچیل، نخست‌وزیر بریتانیا در زمان جنگ، سیاست این کشور را در دو مرحله بررسی می‌کند: جلوگیری از پیشرفت آلمان در اروپا و در کسب تصرفات بیشتر و تلاش برای اخراج نیروهای آن کشور در کشورهایی که تحت سلطه نازیسم درآمده بودند (چرچیل، ۱۳۴۴، ج. ۲: ۷۵-۷۰). در حالی که بیشتر کشورهای اروپایی تلاش می‌کردند سیاست یکپارچه‌ای علیه اتحاد شوروی در پیش گیرند، حمله آلمان به فرانسه و کشورهای بنلوکس، درستی پیش‌بینی و احتیاط بریتانیا را تحقق بخشید و همه نگاه‌ها، به مقابله با آلمان دوخته شد.

حمله آلمان به فرانسه در سال ۱۹۴۰ / ۱۳۱۹، به آغاز یک دوره خوب در روابط آلمان و شوروی انجامید. در حالی که فرانسه و دیگر کشورهای هم‌پیمان به جز بریتانیا، در پی حمله به شوروی بودند و شوروی خود را در معرض خطر جدی تهاجم متفقین می‌دید، اکنون این آلمان بود که به ناجی شوروی بدل شده بود و این همه خطر را از سر مسکو دور می‌کرد. بی‌مناسبت نبود که سفیر آلمان در گزارش خود، به وزارت خارجه از دعوتش به دفتر مولوتف یاد می‌کند و بیان می‌دارد که او از طرف دولت شوروی، موفقیت خیره‌کننده ارتش آلمان را صمیمانه تبریک گفت (Bullock, 1993: 611). پیروزی آلمان در غرب اروپا و تمرکز توجه به این نقطه، سبب شد که روس‌ها برای بهره‌برداری از این موضوع و نیز فضا سازی برای امنیت بیشتر، کشورهای حوزه بالتیک را تسخیر نمایند (زرگر، ۱۳۷۲: ۴۲۰-۴۱۵).

روابط آلمان و شوروی، در ایران بازتاب خاصی داشت. ایرانیان، از موفقیت آلمان و شکست متفقین خرسند بودند؛ اما بهبود موفقیت شوروی را با نگرانی دنبال می‌کردند (ذوقی، ۱۳۶۷: ۲۵-۲۰). با این حال، ایرانیان ترجیح دادند در این زمان درگیر قضیه شوروی نشوند و از ضعف متفقین بهره‌برداری کرده و بخشی از مشکلات با بریتانیا را پیش کشند. ایران از حمله به کاهش درآمدهای نفتی و رفتار شرکت نفت جنوب اعتراضی داشت. دولت، قاطعانه از شرکت نفت خواست که حقوق کامل نفتی ایران را

بپردازد و عدم پرداخت‌های پیشین را جبران نماید. علاوه بر این، لیره استرلینگ در این سال‌ها کاهش ارزش زیادی تجربه کرده بود و دولت تأکید کرده بود که شرکت، باید پرداخت‌های خود را با شیوه تسعیر بهتری، مانند طلا یا دلار انجام دهد (زرگر، ۱۳۷۲: ۱۵-۴۱۴). در نتیجه این اعتراضات، شرکت تضمین کرد که درآمدهای سالانه ایران از یک میلیون لیره، به چهار میلیون لیره افزایش یابد (عاقلی، ۱۳۷۰: ۵۹-۵۷).

در برابر اصرار ایران در این شرایط، بریتانیا تسلیم شد. بسیار گفته شده که رضاشاه در پی آن بود که دست دولت بریتانیا را از صنعت نفت کوتاه کند و در این شرایط، با آلمان و شوروی همکاری بیشتری داشته باشد. به همین ترتیب، بسیار گفته شده که دلیل تلاش انگلیسی‌ها برای عزل رضاشاه، همین فشار وی در این شرایط بوده است. بریتانیا، ضمن درک موقعیت ضعیف خود در خاورمیانه در این روزگار، مجبور شد فعلاً با رضاشاه مماشات کند. بولارد، سفیر بریتانیا در تهران، در دیداری که با رضاشاه انجام می‌دهد، ضمن پذیرش خواست رضاشاه، گله‌مندی خود را چنین ابراز می‌دارد: «اصرار شما برای دریافت سهم ایران از درآمد نفت، در این زمان که دولت من با مشکلات مالی شدید دست به گریبان است، بسیار غیردوستانه بود و دولت من ایران، موضوع را هرگز فراموش نخواهد کرد» (بولارد، ۱۳۶۳). تسلیم‌شدن بریتانیا در برابر خواست رضاشاه، ناشی از تصور آن‌ها از این موضوع بود که چنانچه در برابر آن مقاومت کنند، ممکن است پای آلمان و شوروی را به این قضیه باز کند و مناطق نفوذ بریتانیا، به کلی به اشغال این دو کشور درآید. علاوه بر این، این تصور وجود داشت که آلمان و شوروی، در پی توافقی هستند که آلمان، دست شوروی را برای نفوذ در ایران و ترکیه بازگذارد (زرگر، ۱۳۷۲: ۴۱۸-۴۱۵).

در سال ۱۹۴۰، بریتانیا با وجود شکست‌هایی که در دونکرک و جاهای دیگر در برابر آلمان داشت و با وجود بمباران‌های شدید آلمان‌ها، همچنان مقاومت می‌کرد. این مقاومت، به حدی مهم بود که آلمان را به تغییر استراتژی واداشت. پیش از آن که آلمان اندیشه حمله به شوروی را از نظر گذرانند، در پی این برآمد که بریتانیا را در جبهه‌های شرق زمین‌گیر نماید و تسلیم شود. در دیداری که مولوتف از برلین صورت داد، ریبین تروپ، وزیر خارجه آلمان، سیاست هیتلر را تشریح نمود. مطابق این سیاست، آلمان، ایتالیا و شوروی، در وهله نخست باید مناطق نفوذ و سلطه خود را مشخص نمایند. در مرحله دوم، شوروی می‌باید برای دستیابی به دریای آزاد در جنوب، وارد خاورمیانه و

ایران شود (الهی، ۱۳۶۵: ۸۴-۸۳). منظور هیتلر، خلع ید و نفوذ بریتانیا، در کل خاورمیانه بود. در مقابل، بریتانیا به تبلیغات علیه این سیاست آلمان در ایران پرداخت و تلاش نمود ایرانی‌ها را از آلمان دور کند. اگرچه وزارت خارجه آلمان این نظر بریتانیا را تکذیب کرد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۲: ۶۸-۶۴)؛ اما رضاشاه نگران شد و درصدد برآمد که بی‌طرف بماند و از تکیه به آلمان‌ها بپرهیزد. برای این کار، رضاشاه احمد متین دفتری را که دوست آلمان‌ها به شمار می‌رفت عزل کرد و علی منصور را که به بریتانیا نزدیک‌تر بود، به نخست‌وزیری برگزید (زرگر، ۱۳۷۲: ۴۲۰-۴۱۵). نگرانی رضاشاه از سیاست‌های آلمان در این زمان، به قدری زیاد بود که تلاش می‌کرد یک اتحاد محرمانه با بریتانیا صورت دهد که مذاکرات آن بی‌نتیجه ماند.

حمله آلمان به شوروی

در سال ۱۳۲۰ / ۱۹۴۱، سرانجام آلمان تصمیم گرفت به شوروی حمله کند. سیاست آلمان این بود که از طریق تسخیر شوروی، به مناطق جنوبی آن، شامل خاورمیانه و متصرفات بریتانیا، در دریای مدیترانه دسترسی پیدا کند. در این طرح بزرگ نظامی، مقرر شده بود بریتانیا در منطقه‌ای از جبل الطارق تا قفقاز به محاصره درآید. این، مرحله دوم این طرح بود و مرحله نخست آن، تصرف شوروی بود. چنانچه این دو مرحله به اجرا در می‌آمدند، در مرحله سوم، هیتلر در نظر داشت با اعزام نیروی به بریتانیا، آن کشور را شکست دهد (الهی، ۱۳۶۵: ۹۸-۹۲).

بریتانیا از طرح هیتلر با خبر شد و بلافاصله، با شوروی برای یک اتحاد نظامی وارد مذاکره شد. برای این کار، سر استافورد کریپس (Sir Stafford Crips)، سفیر بریتانیا در مسکو، با مولوتف دیدار کرد و معاهده‌ای که اتحاد نظامی دو کشور را دربر داشت، به امضاء رساند. مطابق این معاهده، مقرر شد دو کشور، بدون هماهنگی و اختلاف پیشین با آلمان، مصالحه نکنند. بریتانیا به شوروی اطمینان داد چنانچه آن کشور به مقاومت در برابر آلمان بپردازد، از طریق برنامه هماهنگی با ایالات متحده، تمام نیازهای تسلیحاتی و پشتیبانی دیگر را برآورده نماید (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۲: ۶۹-۶۵؛ درباره سوم شهریور، ۱۳۵۶: ۴۲-۳۴). با امضای این معاهده، چرچیل بلافاصله برای دیدار روزولت به واشنگتن رفت. دو طرف، توافق کردند که سیاست‌هایی مشترک در قبال جنگ در پیش گیرند که

مطابق آن، نخست به اتحاد شوروی، برای مقاومت در حمله آلمان کمک و سپس، از حمله شوروی به ژاپن پیش‌گیری شود (صفایی، ۱۳۵۵: ۲۷۹-۲۷۵).

اشغال ایران

با اتحادی که میان بریتانیا و شوروی و سپس، ایالات متحده صورت گرفت، ایران به عنوان پل پیروزی مورد توجه قرار گرفت. امکان کمک به شوروی، از اطراف بنادر شرقی آن کشور در اقیانوس آرام و منجمد شمالی، مانند ولادی وستک و مورمانسک وجود داشت؛ اما یخبندان شدید، تهاجم نیروهای دریایی آلمان و ژاپن و در نهایت، امکانات ناکافی نقل و انتقال این کمک‌ها به غرب و جنوب شوروی، عوامل مهمی برای تمرکز توجه بر ایران بودند که هم به اندازه کافی امنیت داشت و هم این که دارای یک شبکه راه‌آهن سراسری بود که شمال و جنوب کشور را به هم وصل می‌کرد. انتخاب ایران، از جهت این که منافع نفتی بریتانیا امنیت می‌یافت و موقعیت‌اش در خاورمیانه تضمین می‌شد هم، اهمیت داشت.

با انتخاب ایران به عنوان نقطه کمک رسانی به شوروی برای مقاومت در برابر آلمان، نیاز به تصمیم‌گیری خاصی در مورد ایران پیش آمد. مهم‌ترین مسئله در این رابطه، آن بود که تجهیزات نظامی و دیگر منابع لازم، باید به سرعت به شوروی انتقال داده می‌شد. این ضرورت، کنار زدن دولت رضاشاه را پیش آورد که گرایش‌های مهمی به آلمان داشت. بهانه لازم برای این مسئله، وجود «عوامل آلمانی» در ایران بود. از نظر بریتانیا و شوروی، تعداد بسیار زیادی از عوامل آلمان در ایران وجود داشتند که این تعداد، برای ضربه زدن به مسیر تدارکات و ناکام گذاشتن این سیاست کافی بودند. به این ترتیب، ابراز بی‌طرفی ایران کافی نبود و این دو قدرت با ارسال یادداشت، از وجود این افراد ابراز نگرانی نموده و خواستار اخراج آنان شدند.

ایران در برابر این بهانه سیاسی بریتانیا و شوروی، روی این موضوع اصرار داشت که در مرحله نخست، این افراد متخصصان صنعتی و فنی هستند و به منظور رفع نیازهای ایران به کار گمارده شده‌اند و به محض آن که نیروهای جایگزین برایشان پیدا شود، از کشور خارج می‌شوند؛ دوم، آن که در چهارچوب سیاست بی‌طرفی ایران، آن‌ها به اندازه کافی تحت مراقبت‌اند و اصولاً اخراجشان ناقض بی‌طرفی ایران خواهد بود (درباره سوم شهریور، ۱۳۵۶: ۴۴-۳۴). در حالی که تصور می‌شد دولت ایران، در پاسخ به خواست

متفقین تعلل می‌ورزد، بریتانیا و شوروی، یادداشت دوم را در حکم اولتیماتوم به دولت ایران دادند. در حالی که آلمان به پیروزی‌های پیاپی دست می‌یافت، رضاشاه در تنگنای خاصی گیر کرده بود که اگر خواست متفقین را می‌پذیرفت، در حکم خصومت با آلمان بود و اگر هم نمی‌پذیرفت، به شدت زیر فشار بود. آلمان، ایران را به این مقاومت تشویق می‌کرد و رضاشاه ترجیح می‌داد با بهره‌گیری از مهره‌های انگلوفیل، اعتماد بریتانیا را جلب نماید و وقت‌گذرانی کند، تا نتایج جنگ روشن‌تر شود (زرگر، ۱۳۷۲: ۴۳۵-۴۳۰). نخست‌وزیر ایران در دیدار با سفیر بریتانیا، موافقت اصولی ایران را با اخراج آلمان‌ها اعلام داشت؛ اما تأکید نمود دولت قصد ندارد با اخراج آن‌ها، سوءظن و حس انتقام‌جویی آلمان‌ها را برانگیزد. بریتانیا و شوروی، این توضیح دولت ایران را کافی ندانستند و با تبلیغات شدید تلاش کردند که وانمود سازند ایران قصد دارد به حمایت از آلمان‌ها وارد جنگ شود (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۲: ۷۵-۷۰).

مقامات بریتانیا در شمار آلمان‌ها نیز اغراق می‌کردند و آن را ۲۵ هزار نفر برآورد می‌کردند که به گمان دولت ایران، این تعداد منهای افراد کادر سفارت آلمان، کمتر از ۷۰۰ نفر بودند (الهی، ۱۳۶۵: ۱۲۷-۱۲۵؛ هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۲: ۲۵-۲۰). علاوه بر این، تحت تأثیر حساسیت و نگرانی بریتانیا به حضور اتباع آلمان، پلیس امنیت آن‌ها را به شدت مراقبت می‌کرد و دستوراتی برای تمدید نشدن اقامت آن‌ها در ایران صادر شده بود (صفایی، ۱۳۵۵: ۲۸۲-۲۸۱). به این ترتیب حضور اتباع آلمانی، چیزی جز یک بهانه سیاسی برای اشغال ایران نبود و بریتانیا و شوروی، به این امر واقف بودند که اشغال ایران با این تعداد آلمانی، بسیار اغراق‌آمیز است.

به عنوان یک بهانه، در حالی که بریتانیا و شوروی بر اخراج آلمان اصرار داشتند، دولت ایران تلاش می‌کرد از طریق سیاست دفع‌الوقت و همکاری بیشتر با متفقین، امنیت کشور را حفظ کند. برای این کار، رضاشاه به متفقین اعلام کرده اجازه خواهد داد از راه‌آهن، برای انتقال آذوقه و تجهیزات نظامی به جنوب شوروی اقدام نمایند. در اقدامی دیگر، رضاشاه به توان ارتش ایران برای مقامات ارتش ایران، برای مقابله با حمله احتمالی متفقین تأکید می‌کرد و یک سلسله رزمایش نظامی برگزار کرد تا نشان دهد که قصد دارد در برابر متفقین مقاومت نماید. در سوم شهریور ۱۳۲۰، سفرای شوروی و بریتانیا، به دیدار نخست‌وزیر ایران رفتند و ضمن تسلیم یادداشتی مشترک، عزم خود را برای اشغال ایران اعلام کردند و از دولت خواستند با قوای آن‌ها مقابله نکند (بولارد،

۱۳۶۳: ۴۸-۵۰). سه روز بعد، دولت منصور استعفا کرد و فروغی، نخست وزیر تازه، با صدور فرمان ترک مقاومت، با سفرای شوروی و بریتانیا وارد مذاکره شد. در هشتم شهریور، آن‌ها بر استقلال و تمامیت ارضی ایران صحنه گذاشتند و درخواست‌هایی مطرح کردند: در مسیر عبور قوای شوروی و بریتانیا در شمال، غرب و جنوب، ارتش ایران مقاومت نکند؛ دولت ایران اتباع آلمان را اخراج نماید و دیگر اجازه ورود اتباع آن کشور را ندهد؛ خطوط راه‌آهن، جاده‌ها و دیگر امکانات فنی، برای کمک به شوروی در اختیار متفقین قرار گیرد (هوشنگ مهدوی: ۱۳۷۲: ۲۵-۲۰). برای اجرای بهتر این سیاست، متفقین خواستار برکناری رضاشاه هم شدند که این امر، با استعفای وی و تبعیدش به جزیره موریس (Mauris) و ژوهانسبورگ (Johannesburg) میسر شد (اسکرین، ۱۳۶۳: ۲۵-۲۰). متفقین، آخرین برنامه خود را برای تسخیر کامل سرزمین و سیاست ایران، اعلام جنگ دولت به آلمان‌ها می‌دانستند. دولت ایران که در نبود رضاشاه بسیار ضعیف شده و قوای نظامی هم پراکنده شده بودند، برای حفظ کشور، مصلحت را در آن دید که در صف متفقین قرار گیرد و به آلمان اعلان جنگ دهد. برای این کار، در بهمن ۱۳۲۰، ایران با پیمانی که با بریتانیا و شوروی امضا کرد، ضمن ابراز تعهد خود به منشور آتلانتیک، عملیات خرابکاری آلمان‌ها را در ایران که همواره بهانه مورد نظر متفقین بود، دستاویز صدور یک اعلامیه قرار داد و به آلمان اعلان جنگ داد (چرچیل، ۱۳۴۴، ج. ۲). به این ترتیب، تمام امید آلمان برای بهره‌برداری از ایران در شکست شوروی از بین رفت. دولت ایران هم نتوانست به چنان رویایی کمک نماید. چرچیل در هشتم مهر ۱۳۲۰، در مجلس عوام، از سیاست بریتانیا در ایران ابراز رضایت کرد و اقدامات مأموران وزارت خارجه را یکی از موفق‌ترین و بهترین نمونه‌های کاردانی قلمداد کرد (زرگر، ۱۳۷۲: ۴۵۸-۴۵۵).

نتیجه

پس از جنگ جهانی اول، ایران درصدد بازسازی بنیادهای اقتصادی، مالی و نظامی خود بود؛ اما با سلطه‌ای که انگلیس در نبود شوروی بر سیاست ایران داشت، این امر به معنای تسلط بیشتر این کشور بود. اما گشایش در روابط با آلمان، امید دیگری برای دولتمردان ایران پدید آورد. در این زمان، آلمان در سیاست خارجی، با توجه به مشکلات عدیده اقتصادی و سردی محافل غربی، متوجه شرق شد و به شوروی روی آورد. نسل

جدیدی از سیاستمداران انگلیسی، مانند مکدونالد (MacDonald) و چمبرلین (Chamberlain)، که از طرفداران مسالمت با آلمان بودند، قدرت را به دست گرفتند و سعی می‌کردند سیاستمداران فرانسوی را به سکوت وادارند تا مانع نزدیکی آلمان به شوروی شوند و حتی به آلمانی‌ها، امتیازاتی از جمله چشم‌پوشی از غرامت جنگی و اجازه حضور و فعالیت مجدد، در صحنه اقتصاد جهانی دادند.

در چنین شرایطی، رضاشاه که از جذب سرمایه و حمایت‌های مالی و سیاسی آمریکا مأیوس شده بود، متوجه آلمان شد. به قدرت رسیدن نازی‌ها در آلمان و برقراری یک نظام استبدادی، برای رضاشاه، این نوع حکومت مورد قبول‌تر بود و با فراهم‌شدن زمینه‌های گسترش روابط خارجی خود، با امضای قرارداد پایپای بین ایران و آلمان، نیازهای صنعتی ایران در مقابل صادرات محصولات کشاورزی و دامی خود را بر طرف می‌کرد و این روابط، تا سطح بسیار عالی بین دو کشور گسترش یافت. در پیمان عدم تعرض آلمان و شوروی، آلمان به عنوان امتیازی به استالین، منطقه نفوذ سابق شوروی را که در قرارداد ۱۹۰۷ آمده بود، به رسمیت شناخت. این، به معنای آن بود که آلمان، خلاف تبلیغات فرهنگی که داشت، در پی یک روابط اصولی با ایران نبود و در اصل، با کارت ایران بازی می‌کرد و در اصل، نگاه آن کشور می‌توانست نگاهی امپریالیستی باشد که با گسترش منطقه نفوذ شروع می‌شد؛ ضمن آن که ایران هم، زیر فشار متفقین نتوانست از کارت آلمان بهره گیرد و با شروع جنگ جهانی دوم، به صورت رسمی اعلام بی‌طرفی کرد و این سیاست، در عمل به نفع آلمان‌ها بود و حتی پیروزی‌های آلمان‌ها و جبهه‌های جنگ، باعث سردی روابط ایران و انگلیس شد و حتی ایران، درصد لغو قرارداد نفت و در صورت امکان ملی شدن این صنعت بود؛ اما با حمله آلمان به شوروی و اتحاد انگلیس با این کشور، تنها راه ممکن برای کمک به شوروی، ایران بود که باید به بهانه حضور آلمان‌ها اشغال می‌شد.

منابع

الف) فارسی:

- (۱۳۵۶). درباره سوم شهریور و نقش ایران در جنگ جهانی دوم. تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی.
- استوارت، ر. آ. (۱۳۷۰). در آخرین روزهای رضاشاه: تهاجم روس و انگلیس به ایران در شهریور ۱۳۲۰، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات. تهران: نشر نو.

- اسکرین، ک. (۱۳۶۳). *جنگ جهانی در ایران: خاطرات سر کلارمونت اسکرین*، ترجمه غلامحسین صالحیار. تهران: سلسله.
- اسناد تجارت خارجی ایران و آلمان در سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۰، موجود در گمرک ایران. الهی، ه. (۱۳۶۵). *اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ دوم جهانی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بلوشر، و. (۱۳۶۹). *سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاووس جهانداری*. تهران: انتشارات خوارزمی.
- بنا، ف. ا. (بی‌تا). *سرگذشت رضاشاه*. تهران: بنیاد فتح‌الله.
- بولارد، س. ر. (۱۳۶۳). *شترها باید بروند*. تهران: نشر نو.
- چرچیل، و. (۱۳۴۴). *خاطرات جنگ جهانی دوم، ترجمه تورج فرازمنند*. ج. ۱ و ۲. تهران: انتشارات نیل.
- دلدم، ا. (۱۳۷۷). *زندگی پر ماجرای رضاشاه*. ج. ۲. تهران: انتشارات گلفام و به‌آفرین.
- ذوقی، ا. (۱۳۶۷). *ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم: پژوهشی درباره امپریالیسم*. تهران: پاژنگ.
- زرگر، ع. ا. (۱۳۷۲). *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه*، ترجمه کاوه بیات. تهران: انتشارات پروین و معین.
- صفایی، ا. (۱۳۵۵). *رضاشاه کبیر در آیینة خاطرات*. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- عاقلی، ب. (۱۳۷۰). *خاطرات یک نخست وزیر (دکتر احمد متین‌دفتری)*. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- فیضی، س. (۱۳۹۰). «منطقه نفوذ»: استراتژی قدرت‌های بزرگ»، *فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام*، ۴۵، ۵۷-۲۰.
- لنزوسکی، ج. (۱۳۵۳). *رقابت روسیه و غرب در ایران*. تهران: انتشارات جاویدان.
- مجموعه روزنامه کاوه قدیم، موجود در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران.
- انصاری، مسعود، ع. ا. (۱۳۵۱). *زندگی من و نگاه من به تاریخ معاصر ایران و جهان*. ج. ۲. تهران: کتابخانه ابن سینا.
- هوشنگ مهدوی، ع. ا. (۱۳۷۲). *سیاست خارجی در دوره پهلوی، ۵۷-۱۳۰۰*. تهران: نشر البرز.

ب) غیر فارسی:

- Amin, S. (2000). "The Political Economy of the Twentieth Century, *Monthly Review*", Vol. 52, No. 2 (June), 1-17.
- Bullock, A. (1993). *Hitler and Stalin: Parallel Lives*. New York: Vintage Books.
- Hale, C. (2003). *Himmler's Crusade: The Nazi Expedition to Find the Origins of the Aryan Race*. Hoboken, NJ: John Wiley & Sons, Inc.
- Lenczowski, G. (1949). *Russia and the West in Iran, 1918-1948: A Study in Big-Power Rivalry*. Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Lenin, V. (1999). *Imperialism: The Highest Stage of Capitalism*, Chippendale. NSW, Australia: Resistance Books.